



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۵۸	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۵
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین محمد علی زحمت کش			

در بحث اخذ علم به حکم در موضوع آن حکم گفتیم اشکالاتی وارد کرده‌اند که اشکال اول اشکالی بود که از علامه نقل شده بود که اشکال دور بود که استاد شهید جوابی در رد این اشکال داشتند که ما آن را رد کردیم و خودمان بیان دیگری را برای دفع اشکال بیان کردیم که گفتیم دفع اشکال دور به این شکل ممکن است که علم به جعل و انشاء در موضوع فعلیت حکم قرار بگیرد و بعد اشکال دوم را از مرحوم میرزای نائینی بیان کردیم که مفصل بود و در این اشکال نیز ما پاسخ دادیم و گفتیم اشکال ایشان وارد نیست. بحث ما در اشکال سوم و چهارم است که می‌توان گفت این چهار به شکلی با دور یا لغویت ارتباط دارند.

اشکال سوم بر اخذ علم به حکم در موضوع حکم:

اشکالی سوم اشکالی است که در بیانات مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه آمده است که اشکال لزوم دور یا لغویت است. حاصل تقریب اشکال این است که مولا باید غرضی در انشاء حکم داشته باشد، چه غرضی برای چنین حکمی _ که علم به حکم در موضوع آن اخذ شده _ وجود دارد؟

اگر غرض مولا این است که ایجاد حکم، در سلسله علل علم به حکم قرار بگیرد و در نتیجه موجب تحریک عبد به امتثال این حکم شود _ به عبارت دیگر غرض جعل این حکم این باشد که علم به حکم از سوی مکلف، محرک او به سوی امتثال شود _ ؛ باید گفت چنین غرضی هیچگاه تحقق نخواهد یافت زیرا چنین انشاء حکمی دوری خواهد شد؛ زیرا وقتی خود این ایجاد حکم بخواند در سلسله علل حکم قرار بگیرد _ که حکم عبارت از این است که «اذا علمت بالوجوب فهو واجب» یعنی حکم عبارت از حکمی است که علم به این حکم در موضوعش اخذ شده است _ چنین حکمی بر انشاء حکم توقف پیدا می‌کند از طرفی حکم متوقف بر موضوع خودش است _ که موضوعش علم به حکم است _ پس اگر غرض این باشد که ایجاد و انشاء این حکم، علت علم عبد به حکم شود، پس در اینجا ایجاد حکم، علت علم عبد به حکم است، از طرفی این حکم

حکمی است که متوقف بر موضوع است که موضوعش علم به حکم است، که به یک معنا معلول موضوعش است - زیرا موضوع هر حکمی، علت آن حکم است و تا موضوع تحقق پیدا نکند، حکم فعلیت پیدا نمی‌کند.

بنابراین اگر غرض مولا از انشاء چنین حکمی - که علم به حکم در موضوع آن اخذ شده - این است که این انشاء حکم در سلسله علل علم مکلف به حکم قرار بگیرد، این دوری است؛ زیرا از طرفی انشاء این حکم علت علم به حکم است، و از طرفی علم به حکم، علت این حکم است زیرا علم به حکم در موضوع آن اخذ شده است.

اما اگر غرض مولا از انشای حکم این نباشد که این انشاء در سلسله علل علم مکلف به حکم قرار بگیرد؛ بلکه بنابر این است که علم مکلف به حکم به طور اتفاقی رخ دهد زیرا حصول علم اتفاقی به حکم متوقف بر انشای حکم نیست و ممکن است علم پیدا کند در حالی که انشای حکمی وجود نداشته باشد؛ در این فرض باید گفت گرچه دور وجود ندارد اما لغویت لازم می‌آید زیرا اینگونه علم اتفاقی به حکم - یعنی علمی که انشای به حکم، علت علم نباشد - بدون حکم نیز برای مکلف حاصل می‌شود زیرا فرض این است که انشای حکم دخلی در علم مکلف ندارد؛ لذا هیچ غرضی بر این انشای حکم بار نمی‌شود.

خود استاد شهید اشاره‌ای دارند بر اینکه این بیان قابل جواب است منتهی می‌گویند بعداً جواب آن را خواهیم گفت. ایشان دو روش برای اخذ علم به حکم در موضوع حکم بیان می‌کنند که می‌فرمایند بر این دو وجه، اشکال دور مترتب نمی‌شود و اشکال عدم لغویت نیز بار نمی‌شود و جواب این اشکال در آن دو وجه وجود دارد که یکی از آن دو وجه مطلبی است که ما اشاره کردیم که ما می‌توانیم چنین بگوییم که انشای حکم، به غرض محرکیت عبد به امثال انجام می‌گیرد؛ یعنی انشای حکم علت است، منتهی علت فعلیت حکم است و فعلیت حکم متوقف بر انشای حکم است. به عبارت دیگر انشای حکم، علت علم مکلف به حکم است و علم مکلف در اینجا یعنی فعلية الحكم؛ پس انشاء در سلسله علل علم به حکم قرار می‌گیرد، نه در سلسله علل خود انشای حکم تا دور لازم آید؛ بنابراین فعلیت حکم متوقف بر انشای حکم است اما انشای حکم، متوقف بر فعلیت حکم نیست. - در آینده این را با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد - .

اشکال چهارم بر اخذ علم به حکم در موضوع حکم:

این اشکال نیز در بیان استاد شهید آمده است که اشکال لزوم توقف شیء علی نفسه - یا همان محذور دور - است. این اشکال بر دو مقدمه توقف دارد:

مقدمه اول: علم به فعلیت حکم، متوقف بر علم به فعلیت موضوع حکم است؛ مثلاً اگر گفتیم استطاعت در موضوع حکم وجوب الحج اخذ شده، علم به استطاعت باید باشد تا علم به فعلیت وجوب حج حاصل شود.

مقدمه دوم: علم به علم به حکم - یعنی اینکه بخواهیم علم پیدا کنیم که علم به حکم داریم - ، عین علم به حکم است و دو چیز نیست؛ زیرا علم به حکم حاضر نزد نفس است و علم به این علم از علوم حضوریه است؛ نه از علوم حصولیه تا توقف بر صورة الشیء داشته باشد. بنابراین علم به علم به حکم چون علم حضوری است، ذات علم به حکم است نه اینکه علمی باشد که تعلق به صورة العلم بالشیء گرفته باشد.

بعد از بیان این دو مقدمه اصل اشکال را بیان می‌کنیم:

اشکال این است که با توجه به مقدمه اول که گفتیم علم به حکم، متوقف بر علم به فعلیت موضوع است، در موردی که علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده است، علم به علم به حکم شرط فعلیت حکم است زیرا گفتیم علم به فعلیت موضوع، شرط فعلیت و علم به تحقق حکم در خارج است؛ بنابراین اگر بخواهیم علم به حکم پیدا کنیم، این علم به حکم متوقف بر علم به علم به حکم است.

و گفتیم علم به علم به حکم، خود علم به حکم است، نتیجه این می‌شود که علم به حکم، متوقف بر علم به حکم می‌شود.

بعد از بیان این اشکال، مرحوم آقای صدر می‌فرماید تمام این محاذیر و مشکلاتی که در اخذ علم به حکم در موضوع حکم، از اینجا نشأت می‌گیرد که این علم به حکم که در موضوع اخذ شده به شکلی متحد با خود حکم می‌شود - یعنی می‌شود علم به حکمی که همین علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده باشد؛ اما اگر بتوانیم مغایرت ایجاد کنیم بین این حکمی که علم در موضوع آن اخذ شده، با آن حکمی که علم به آن تعلق گرفته است، این اشکالات برطرف خواهد شد که حل این مشکل دو بیان دارد که در آینده خواهیم گفت ان شاء الله.